

انوشه بر تارک آسمان ایران می درخشد



...
شاد و شگفته، در شب جشن تولدت
تو بیست شمع خواهی افروخت تابناک،
امشب هزار دختر همسال تو ولی
خوابیده‌اند گرسنه و لخت، روی خاک.
زیباست رقص و ناز سرانگشت های تو
بر پرده‌های ساز،
اما، هزار دختر بافنده این زمان
با چرک و خون زخم سرانگشت هایشان
جان می کنند در قفس تنگ کارگاه
از بهر دستمزد حقیری که بیش از آن
پرتاب می کنی تو به دامان یگ گدا.
وین فرش هفت رنگ که پامال رقص توست
از خون و زندگانی انسان گرفته رنگ.
در تار و پود هر خط و خالش: هزار رنج
در آب و رنگ هر گل و برگش: هزار ننگ.
اینجا به خاک خفته هزار آرزوی پاک
اینجا به باد رفته هزار آتش جوان
دست هزار کودک شیرین بی‌گناه
چشم هزار دختر بیمار ناتوان ... "

م. اسایه

انوشه انصاری یک ایرانی تبار آمریکایی بر اساس اظهاراتش به رویاهای دوران کودکی خویش که بر آسمان صاف و پر ستاره ایران نظاره می کرد و خود را بر بال ستارگان در پرواز می دید دست یافت و با پرداخت ۲۰ میلیون دلار بعنوان نخستین زن توریست جهان راهی فضا شد.

خانم انصاری ۲۰ میلیون دلار پول ناچیز را پرداخت کرد تا به آرزوهای دوران کودکی خویش جامه عمل بپوشاند. این در حالی است که بیش از ۲۰ میلیون کودک ایرانی و غیر ایرانی در جهان در رویای دست یابی به یک حداقل زندگی می سوزند و نمی دانند که شب را تا به سحر با شکم گرسنه در پرتو شهادت ستارگان چگونه بسر آورند. در آمریکای جنوبی دسته های کودکان خیابانی که به حال خود رها شده و بی سرپرستند به موضوع رسانه های گروهی جهان بدل شده اند. جوخه های مرگ که نقش مأمورین غیر رسمی انتظامی را بازی می کنند با تقبل سفارش سرمایه داران این کودکان پر آرزو را بعنوان ولگرد و مزاحم به قتل می رسانند و یا اندامهای آنان را به ثروتمندان با بهای کلان برای تعویض می فروشند. اندام یکی، وسیله بدکی دیگری است. در آفریقا شدت گرسنگی و فقر که کودکان نخستین قربانیان آن هستند بدی است که تصاویر آنها نیز انسان را به بهت و سرگیجه دچار می کند. در حالیکه رویاهای اقلیتی در جهان بهر قیمت قابل حصول است رویای اکثریت عظیم بشریت بمنزله رویا و امر دستنیافتنی باقی می ماند.

هر جا ثروت است در همانجا فقر رشد می کند زیرا که فقر و ثروت اجزاء جدائی ناپذیر نظم سرمایه داری هستند. زیرا فقر و ثروت لازم و ملزوم دیگری هستند. هیچ کس با ثمره کار شخصی خویش میلیون نمی شود. میلیونرها فقط کار غیر را به خدمت می گیرند و از میوه کار غیر به پاس ساز و کاری که نظام سرمایه داری آفریده است ثروت می اندوزند. و نظام سیاسی سرمایه داری پاسبان چنین نظمی است تا در پرتو آن تمرکز ثروت در دست اقلیتی فراهم و حفظ شود.

خانم انوشه انصاری می توانست این ۲۰ میلیون دلار "اضافی" را برای تسکین آلام درونی و عذاب وجدان به مصارف خیریه برساند. امری که در چهارچوب نظام سرمایه داری نیز به گوشه قبابی کسی بر نمی خورد. ولی آنوقت دیگر خانم انصاری خانم انصاری امروزی نبود و باید در مشهد در خانه پدری روی پشت بام به ستاره ها خیره می شد و آرزوی سفر به ماه را در سر می پروراند. خانم انصاری از آن جهت خانم انصاری است که توانسته در کشور شیطان بزرگ به یک سرمایه دار بزرگ بدل شود و در امر مسافرت به فضا نیز تنها به آرزوهای دوران کودکی خویش پر و بال نداده است وی بخوبی آگاه است که پس از این پرواز بابت تصاویر، سرگذشت نویسی، مصاحبه ها، سخنرانیها، کتب و تبلیغاتی که برای شرکتش کرده است ده ها بار بیشتر از مخارج کنونی خویش را به کف خواهد آورد. شاید روزی هم به عنوان سفیر حسن نیت از طرف سازمان ملل و به همت آمریکا به ایران سفر کند. سرمایه داری تحقق همه آرزوها را به کالا بدل می کند و آنرا در دکان بزرگ خویش به فروش می رساند. خانم انوشه انصاری تنها یک زن موفق در این نظام نیست به عنوان انسان قربانی این نظام نیز هست. وی احتمالا بدون آنکه خود آگاه باشد برای نظامی تبلیغ می کند و نظامی را تقویت می کند که مسبب بی خانمانی میلیونها کودک پر امید و آرزو در جهان است. وی نظامی را تقویت می کند که بر سر کودکان افغانستان، عراق، لبنان، یوگسلاوی بمبهای رادیو اکتیو و بمبهای خوشه ای می ریزد و بارها نیز نقشه کشیده که بر سر کودکان ایرانی از جمله در مشهد بمبهای خوشه ای بیفکند و آنها را در حالیکه با چشمان باز به آسمان صاف و پر ستاره ایران نظر افکنده و در رویاهای بی کران خویش سوار بر ستاره ها، کهکشانشان را در می نوردند زنده بگور نماید.

در نقد این بهره برداری تبلیغاتی سرمایه داری می توان بارها و بارها نوشت ولی در عین حال باید به نکات دیگری که در این سفر فضائی کمتر برجسته شده است اشاره کرد که کمتر کسی به آن پرداخته است.

خانم انوشه انصاری متولد ایران است و تا شانزده هفده سالگی نیز در ایران گذرانده و هویت ایرانی و طرز تفکر ایرانی بخشی از وجود وی شده است. اگر خانم انوشه انصاری مقیم ایران بود باید هر هفته برای زیارت حرم امام رضا خود را آماده می کرد و با کمر بند عفت و حجاب اسلامی از نمازهای جمعه نیز غافل نمی شد. خانم انوشه انصاری باید از حقوقی که در هر کشور پیشرفته جهان به زنان تعلق دارد صرفنظر می کرد و در رویای خویش به در خانه نظر داشت تا شوهر خوبی به خواستگاری وی بیاید و وی را از تحمیل به خانواده خویش نجات دهد. اگر خانم انوشه انصاری در ایران بود جمهوری اسلامی به وی فقط می توانست نکبت و خرافات ارائه دهد و یک انسان فعال، پر امید و با استعداد را زنده به گور نماید. اگر خانم انوشه انصاری در ایران ساکن بود هرگز نمی توانست استعدادهای خویش را شکوفا سازد. اگر انوشه انصاری در ایران بود قربانی انصار حزب الله بود.

سفر فضائی انوشه انصاری داغ‌ننگی است که به چهره جمهوری اسلامی می‌زند و در عین حال افشاءگر این رژیم نیز هست. به این نکته شایان توجه باید بیشتر نظر کرد. مسلماً این فرصتهایی که سرمایه‌داری آمریکا برای زنان بعنوان سرمایه‌دار فراهم کرده سرمایه‌داری علیل ایران که به درد بی درمان اسلامی نیز مبتلا است هرگز نمی‌تواند فراهم آورد. تعصبات و خرافات مذهبی و ریشه‌های عمیق مردسالاری در جامعه ایران دشمن چنین فرصتهای مناسب برای زنان ایران است که مادران آتی نسل جدید ایران خواهند بود.

انوشه انصاری در زمان تمرینات خویش بر یک بازوی خویش پرچم آمریکا و بر بازوی دیگر خویش پرچم رسمی ایران را نصب کرده بود. این اقدام نه از روی محبت و سپاس نسبت به رژیم ایران بود بلکه از این جهت که به هویت ایرانی خویش نیز تکیه‌ای کرده و به ایرانی بودن خویش افتخاری نموده باشد. این ژست انوشه انصاری موجب غرور کاذب ملی در میان ایرانیان داخل و خارج کشور می‌شد که بتوانند مدعی شوند نخستین زن توریست فضانورد جهان یک ایرانی بود. طبیعتاً مردمی که مرتب به سبب روش جمهوری اسلامی در جهان و امپریالیستها و صهیونیستها مورد تحقیر و دشنام قرار گرفته‌اند و در سراسر جهان با بی‌احترامی مواجه می‌شوند دستیابی به چنین احساسی یک پشتگرمی به آنها می‌دهد تا بر زخمهای این تحقیرها مرهمی بگذارند. آنها با سرمایه‌دگران به فخر فروشی و سرپوش تحقیرهای جهانی خویش متوسل می‌شوند. از این نقطه نظر نیز باید تأثیرات اقدام انوشه انصاری را بررسی کرد.

انوشه انصاری تنها ایرانی نیست و نبود که بر آسمان صاف و پرستاره ایران خیره شد و سوار بر توسن آرزوها در کهکشانشا به تاخت پرداخت تا به رویاهای خویش تحقق بخشد. در شهریور ۱۳۳۲، درست پس از کودتای خانثانه ۲۸ مرداد ناوی وظیفه **هوشنگ انوشه** به اتهام به آتش کشیدن ناو ببر همراه با یارانش مهنای دوم خیری، ناوی وظیفه گهربار در میدان امیرآباد خرمشهر با چشمان باز و لبخندی جاویدان بر لب با قامتی افراشته و سینه‌ای برای تحقیر دشمنان سپر کرده بدست رهبران کودتای خانثانه ۲۸ مرداد در حالی که قلبش برای رهائی ایران می‌تپید با لبخند تمسخر بر لب به لوله تفنگ جوخه مرگ خیره شد و تیرباران گردید. انوشه با هزاران امید و آرزو به این جهان چشم‌گشود و به ستارگان آسمان صاف ایران خیره شد. وی در رویای خویش چنین سیر می‌کرد که آیا می‌توان روزی بشریت را بر عرش اعلی رسانید که بر ستارگان فخر بفروشند؟ آیا می‌توان بشریت را بر تارک سر قرار داد که مظهر ذر آفشانی در آسمان تاریخ جهان باشند؟ وی شاهد بود که ستارگانی فرومی‌ریزند و خاموش می‌شوند ولی سحاب بزرگتری جایگزین آنها می‌شود و مرگ‌یکی، پایان زندگی نیست، آغاز زندگی دیگری است.

وی انوشه ما بود که بر تپه‌ای از گل آرامیده بود و چهره درخشان و خندان در کنار سایر ستارگان آسمان مبارزات انقلابی مردم ایران پرتو افشانی می‌کرد و سمبلی برای نسلی است که در این آسمان بی‌کران رویاهای خویش را جستجو می‌کنند. وی چون ستاره تابناکی در متن آسمان صاف ایران نصب شده است و با لبخند تحقیرآمیزش نسبت به دشمن راه و شیوه زندگی شرافتمندانه و غرور آفرین را می‌نماید. وی راهی را نشان داد که به تحقیر انسانها خاتمه می‌دهد و مقام شایسته زن را در اجتماع در اختیار وی قرار می‌دهد و ملت‌های تحت ستم را رها می‌سازد که در آن جامعه نه به غرور کاذب نیازی باشد و نه اینکه پرچم، سمبل هویت بشریت به حساب آید. جامعه‌ای که در آن سرنوشت کودکان خیابانی که چون کابوسی وحشتناک است طور دیگری رقم بخورد و از آن تنها در کتب تاریخ بعنوان ننگ بشریت و جنایت سرمایه‌داری یاد شود. وی می‌خواست به رویایی پوشاک واقعیت‌تن کند که در آن هیچ زن ایرانی برای رشد شکوفایی استعدادهای خود نیازی نداشته باشد که به سرزمین پنگه دنیا رود. انوشه جان داد تا زندگی برای همه انوشه‌های ایران افتخار آمیز و مملو از رفاه و انسانیت باشد. هنوز نسل‌های فراوان ایران برای تحقق رویاهای انوشه ما می‌رزمند و این راه خستگی‌ناپذیر را تا فرجام نهایی طی خواهند کرد. همه آنها که دستشان در خون هوشنگ انوشه غرقاب است پیامهای تبریکشان را برای خانم انوشه انصاری بنام شهبانوی ایران ارسال کردند. اظهار مسرت شاهپرستان و مرده پرستان شاهدوست پرده ساتری بر شرایط اختناق، سلطه‌گری ساواک و دیکتاتوری فردی شاه و خیانت به میهن و بیگانه پرستی دوران گذشته است که ماحصلش همین رژیم جمهوری اسلامی است.

گل ما، قامت ایستاده، لبخند تمسخر بر لب و مشت گره کرده، انوشه بود که از دل خاک خاوران ایران شگفته شد. این انوشه الهام بخش ما و نسل‌هایی است که برای رویاهای انسانی خویش می‌رزمند و از پای نمی‌نشینند.

بر گرفته از توفان شماره ۸۰ آبان ماه ۱۳۸۵ ارگان مرکزی حزب کارایران

www.toufan.org

toufan@toufan.org